

مجله

دانشکده ادبیات

شماره دوم سال دوازدهم

۱۳۴۳

(شماره مسلسل ۴۶)

دی ماه

شکسپیر و آثار او

بقلم آقای دکتر لطفعلی صورتگر

استاد و مدیر گروه آموزشی زبانهای خارجی دانشکده ادبیات

چنانکه براهل فضل پوشیده نیست شبه جزیره یونان در قرون متمادی و دوران باستانی برای سایر نقاط اروپا و مردم دانش پژوه آن چراغ معرفت و ادب فراراه داشت و فیلسوفان و حکما و شاعران و هنرمندان آن نقاط همه از چشمه سارهای هنری سرزمین یونان سیراب میشدند. چنانکه فلسفه افلاطون و ارسطو و طب بقراط و داستانهای حماسی ایلهاد و ادیسه هم و نمایشنامه های اریستوفانس و یورپیدس سر مشق مردم دانش پژوه و ادب دوست بود و در دوران عظمت روم نیز اساس هنرمندی چنانکه هراس رومی میگفت همان طرحها و نقشه های زیبایی بود که هنرمندان یونانی ساخته و بکار برده بودند.

همینکه جهان اروپا از قرن پانزدهم میلادی از تاریکی سنگینی که بیش از هزار سال بر آن اقلیم فرو افتاده بود بدرآمد و رسوم و اطلاعات و معلومات قرون وسطی

* - متن بیاناتی است که آقای دکتر صورتگر در جلسه مراسم چهار صدمین سالگرد

ولادت شکسپیر در دانشکده ادبیات ایراد نموده اند.

دیگر نتوانست عطش بشر را در فرا گرفتن دانش سیراب کند و دوره تجدد علمی و صنعتی پیش آمد. باردیگر آثار فلاسفه و حکما و ادبای یونانی از پشت پرده فراموشی بدرآمد و دانشگاههای بزرگ ایتالیا و فرانسه و انگلستان و آلمان بترجمه و تدریس ستون یونانی پرداختند و در میان هنرها و فنون گوناگون فن نمایش نویسی یادرام نیز رونقی جدید یافت.

در دانشگاههای انگلستان همینکه وسیله فرا گرفتن زبانهای یونانی و لاتین بطور کامل فراهم گشت و متن های قدیم خوانده و ترجمه شد استادان دانشگاه دانشجویان خود را به نمایش درامهای کهن یا کلاسیک بزبان لاتین مأمور میکردند تا بدان وسیله در آن زبان ورزش کرده باشند و گاهی نیز بشاگردان دستور میدادند که درامهایی بتقلید استادان روسی و یونانی بنگارند.

در آغاز این دوره تغییر و تجدید حیات، هفت نفر از نویسندگان انگلیسی که بخداوندان ذوق دانشگاه معروفند آثاری بتقلید درام نویسان یونان و روم نگاشتند تا چنانکه میگفتند « درام را از شوخیها و مطایبات عامیانه و بازاری و آن سبکی که اسباب کار مقلدین و مسخرگان است خلاصی بخشند».

خدمتی که این استادان فاضل - مخموصاً کریستفر مارلو - به پیشرفت فن درام - نویسی کردند بسیار ارزنده و مغتنم بود ولی تکامل و رواج روزافزون این فن مرهون ذوق فیاض و چشمه زاینده طبع کسی است که منت استاد نکشیده ورنج دانشگاه نبرده و خود مربی و آموزگار خویشتن بود و بمدد هوش نابغه آسای خویش اسرار فن و رموز طبایع افراد بشر را کشف کرد و در سکتب زندگانی درس آدم شناسی آموخت و در صحنه تیاتراز خدمات هست و فرومایه آغاز کرد و بجائی رسید که ناپایان روزگار هر جا سخن از نمایشنامه در میان آید و داستانی مورد مشاهده مردم از هر قوم و قبیله ای که باشند قرار گیرد نام جاودانی وی بخاطر میرسد و همه دلها پراز آفرین و تحسین اوست. این نویسنده بزرگ ویلیام شکسپیر است که امسال چهار صدمین سالگرد ولادت او در شهر استرات فورد که زادگاه اوست با تشریفات مفصل برگزار

شد و در سرا کز علمی و ادبی جهان نیز بیاد او و خدماتی که بعالم ادب کرده است مجالسی برپا گردید.

در میان آنهمه محامد که از روزگاری تا امروز بهمه زبانهای گیتی درباره این استاد بزرگ ساخته شده شاید بهتر از قطعه‌ای که ماتیوارنولد شاعر انگلیسی سروده است حق مقام این پهلوان ادب را بهتر ادا نکرده باشد که ترجمه فارسی آن چنین است:

ارنولد میگوید:

« بزرگی دیگران نیازمند پرسش‌ها و کنجکاوی‌های ماست. اما تو از این نعمت آزادی.

ماهمه دم لب بسؤال می‌گشائیم، اما تو ای خداوند دانش و کمال بر ما تبسم میکنی و سخنی بر زبان نمیآوری.

بدانگونه که کوهساری بلند سرپرافتخار و شکوه خویش را تنها برای ستارگان برهنه میکند و بیش از صخره‌ای چند بنوازش امواج دریا نمی‌سپارد؛ روزگارش باروشنان فلکی میگذرد و جز دامنه‌ای را بکنجکاوی آدمیان رها نکرده است، تو نیز که پیشانی آبرومندت فروغ ستارگان و درخش خورشید نور افشان مهشناخت، تو نیز که خود استاد خویشتمی و بحور و اوزان را تنها بترازی ذوق سنجیده، شهرت و بزرگواریت منت از پشتمبانی کسان نبرده، ساخته و بارآمده طبع بلند خویشی، آنگاه که در میان افراد بشر گام هر میداشتی کسی بدرجه توانائی و عظمت تو آگاه نبود. چنین بهتر، زیرا اینهمه آلام جانگزا که بشر فانی تاب تحمل آنرا دارد، آنهمه ضعف سرشت که آدمی را دچار دشواری‌ها میکند، آنهمه اندوه که پشت انسانرا خمیده میسازد بمدد کلک افسونکار توزبان یافته رازهای نهانرا پیش ما گشاده‌اند.

از آغاز زندگانی شکسپیر اطلاعات قطعی و مستند در دست نیست و علت آنهم

اینست که شکسپیر مانند همه مردان بزرگ روزگار با کوشش شخصی و همت بلند

خود بهجائی رسیده است. در هنگام طفولیت و کودکی گمنام بود و کسی اشتیاق ثبت وقایع زندگانی ویرا نداشت و باآنکه پس از اشتهار هزاران کتاب و رساله در شرح احوال او نگاشته آمده است باز نظر بهمین فقدان اطلاع مجال قیاس و حدس را برای دانش-پژوهان کنجکاو باز گذاشته است.

آنچه محقق است این است که در ۲۶ ماه آوریل ۱۵۶۴ وی را بنام ویلیام شکسپیر غسل تعمید داده اند. مادرش زنی ماری نام دختر رابرت اردن از کشاورزان متوسط - الحال و پدرش جان شکسپیر یکی از ارباب حرف شهر کوچک استراتفورد است که در سال ۱۵۶۸ ریاست شهرداری آنجا را بوی تفویض کرده اند.

نسبت به تحصیلات وی در زمان مسافرتش بلندن هیچگونه اطلاعی در دست نیست و جز آنکه خطی بشیوه قدیم مینگاشت و این رسم الخط موجب این فرض گشته است که استادش یکی از آموزگاران ولایتی بوده است سندی موجود نیست که بتوان قبول کرد که شکسپیر تحصیلات خود را در مدرسهٔ میجانی استراتفورد فرا گرفته است. اما چون روزی که شکسپیر خامه بدست گرفت و بنگارش درامهای خویش پرداخت گفتارش از تجربیات زیاد و جهاندیدگی و حشر وی باطبایع مختلف لبریز است میتوان گفت که هنر بی مانند خود را در مکتب تماشاخانه کامل کرده و از شاگردی و پیش خوانی آغاز نموده تا خود استاد و خداوند فن گشته است.

اما آغاز کار شکسپیر هرچه باشد این قدر مسلم است که در سال ۱۵۹۲ در بازیگری و درام نویسی معروفیت و اشتهار داشت چنانکه درام نویسان دانشگاه در آن سای هول بچشم حسد نکریسته و از آن نگران بودند زیرا بوسیلهٔ آثار خویش یا اصلاحاتی که در نمایشنامهٔ دیگران میکرد کارهای نویسندگان دانشگاه را از اهمیت و اعتبار انداخته بود.

روزی که شکسپیر بسن سی سالگی رسید در حرفهٔ خویش مشهور و مورد توجه خاص و عام بود و استادی وی در شاعری و درام نویسی مسلم گشته و سلاکه الیزابت

نیز او را مشمول عنایات خود قرار داده او را بلقب Squire که او را جزو طبقه نجبا وارد میساخت مباحثی نمود.

شکسپیر در دیباچه داستان منظوم خویش موسوم به Venus & Adonis آنرا نخستین زاده طبع خویش می داند ولی اسناد موجود ثابت میکند که نخستین طبع آزمائی شکسپیر صورت ابداع و ابتکار نداشته و اصلاح و تجدید تألیف آثار دیگران بوده است.

میگویند وقتی شکسپیر داستانی برای درام می نگاشت در یکسوی اوراق سفید و در سوی دیگر ترجمه تاریخ پلوتارک یا هالین شد یا مجموعه افسانه های ایتالیائی نهاده و هرچه از این کتب فرامیگرفت روی آن کاغذها بصورت درام در میآورد. این سخن تادرجه ای درست است زیرا مطالعه چاپ اول درامهای شکسپیر که بدست ما رسیده ثابت میکند که در روی نسخه های پاک نویسی شده و منقح بچاپ نرسیده بلکه اصلاحات در ضمن چاپ در آنها فراوان است. از آن گذشته در تمام کارهای این استاد حتی در درام طوفان که آخرین اثر اوست حکایت ساخته شکسپیر نیست و زمینه آن در روایات کهن موجود است. اما این سخن ذره ای از بزرگی استاد نکاستند و بر عظمت و هنرمندی وی می افزاید. چنانکه وجود خدای نامه که استاد بزرگ طوس شاهنامه جاودانی خود را طبق روایات آن برشته نظم کشید بر بزرگی شاعر بلند پایه ایران می افزاید زیرا بتگران خجسته دست مانند معماری زبردستند که برای بنای کاخ مجملی که از باد و باران گزندش نباشد وقت گرانبهای خویش را بساختن خشت و تهیه گل تلف نکرده این مصالح کار را از دیگران گرفته و خود بنقشه ریزی و بنای قصر پرداخته اند و خورنقی که بدین ترتیب برپاشده بر بزرگی و قدرت آنها گواهی میدهد.

داستانهایی که از سال ۱۵۹۴ بخامنه شکسپیر نگاشته آمده بسیار متنوع و گوناگون است. در دوره ای که هنوز رقبای وی مانند مارپوویس زنده اند شکسپیر آثاری پدید میآورد که از اثر رقبای خود گرانبهاتر نیست و مانند آنست که در نمایشهای

مختلف و درجه رغبت مردم نسبت بانها آزمایش میکنند. دیری نمیگذرد که شاگرد هنرمند رموز کار را از استادان فرا گرفته از تقلید دست برمیدارد و خود صاحب سبک و سلیقه مخصوصی میشود چنانکه نخستین شاهکار وی یعنی نمایشنامه خنده‌انگیز رؤیای شب تابستان و داستان تاریخی ریچارد دوم با آنکه هنوز اثری از سبک استادان دانشگاه در آنها دیده می‌شود دیگر جنبه تقلید ندارد. از سال ۱۵۹۴ تا ۱۶۰۰ دوره استادی شکسپیر در نگارش درامهای خنده‌انگیز است و هرچه در این مدت نگاشته شاهکاری است. در این دوره شکسپیر همت بنگارش درامهای تاریخی بزرگ نیز گماشته و در چهار نمایش بسیار معروف تاریخ ظهور و مجد و عظمت و انقراض خانواده لانکستر را برشته تحریر در آورده است و می‌توان گفت که خامه توانای او در این روزگار از نمت تعلیم آسوده گشته خود بخلاق زنان و مردان و طبایع و سرشت‌های گوناگون توانا و نیرومند گشته است. شعری سفید و بدون قافیه که در آغاز سخنوری طبع وی را زحمت میداد سرکشی رایبکسوی نهاده و فرمانبردار بسیار مطیع وی گشته است. تا اشعار غنائی بسیار دلکش و شورانگیز که مانند آنها بدشواری یافت میشود از نوك خامه وی فرو چکد. این روح عاشق پیشه و سرمست که آنهمه ابیات سحرانگیز میسرود و در بیان رموز شیفتگی و مشتاقی آنقدر چرب زبانی داشت مانند آنست که از سال ۱۶۰۰ فرو خفت و دیگر آن هیجان و طغیانی که سلازم عشق‌های سرکش و آتشین و ابیات غنائی جلوه آنست باوی دمساز نبود. از این سال شکسپیر بنگارش منظومات غم‌انگیز میپردازد و از لذائذ زندگانی و هیجانهای عشق در گذشته سر در پی بحث و تحقیق در مشکلات حیات و گره‌های فرو بسته آن نهاده است. این تغییر ناگهانی در محققین ایجاد این گمان را میکند که سبادا نا کاسی‌های عشق و دل سردیهای زمانه همه شور و التهابی را در وی کشته و خاکستر کرده باشد و این گمان را مطالب غزلیاتی که در سال ۱۶۰۹ بچاپ رسانده و در آن شکوه‌های بسیار از دوستی که استاد بوی شیفتگی بسیار داشته و از بی‌مهری معشوقه مزگان سیاهی که دل‌بستگی شاعر را پبازی گرفته با دیگران سرخوش است سخنان تلخ دارد.

بهر صورت داستان ژول سزار و هاملت و اوتلو و کینک لیبر و ما کبث پشت سر یکدیگر زینت بخش جهان ادب میشوند که همه تماشاگر را که در سطح عالی فکر و در ارتفاعات دوار انگیز و اندیشه میبرند. اما نگاهداری این سطح عالی و دهشتناک از فوّه آدسی بیرون است و شکسپیر با همه بسرتوانائی و عظمتی که داشت ناگزیر بود از این ارتفاع دوار انگیز فرود بیاید و درامهای خود را بیشتر با سطح فکر و نیروی بردباری ادیبان مأنوس نماید. از همین جهت درام هائی که در پایان دوره برشته تحریر کشیده ساده تر و از حیث فکر سبک تر است چنانکه درام انتونی و کلوئی پاتر و کریولافوس از این دسته اند.

تقریباً در سال ۱۶۰۹ طوفانی که از آثار غم انگیز با آن همه شدت و سهابت طغیان کرده بود ناگهان فرو می نشیند و آرامش و سکون و اعتدالی جایگزین آن می شود چنانکه سه اثری که در این دوره از طبع وی تراوش کرده درامهای خنده - انگیز است.

اما در همه این آثار، خنده پیری جهان دیده بگوش می خورد که غفلت ها سبکسری های جوانی را که به همراه خویش دشواری و زحمت می آورند می بیند و با آنکه بر این نادانیها خنده میزند با شتاب یا لغزش جوانان هادیده مرحمت و اشفاق می نگرد و آنها را بگناه گذشته نمیگیرد و همه جا صحبت از بردباری و تأمل است. در کمندی سیم بینی و داستان زمستان که از آثار این دوره است مانند آنست که مهارت و هنرمندی گذشته از کف استاد رفته است اما در کمندی طوفان درست بدان می ماند که یکبار دیگر جنبش و نوشش در روح خسته و فرسوده استاد پیر پدید می آید و آتش افروخته روزهای زمستان زندگانی وی را گرم کرده چالاکی وحدت عجیب می بخشد. این داستان درست بر حسب حال استاد انگلیسی است که می خواهد با همه تماشاگران درامیهای خویش تودیع کند و دکان هنر فرو بندد و از خلق و ایجاد پهلوانان و عروسهای داستان تن زند و ذوق و طبع بلند خویش را از آسایش برخوردار سازد و تا پیمانۀ عمرش لبریز سالهای آخر عمر عزیز را با دوستان صافی دل شماره کند. چنانکه

زندگانی وی بهمین نهج طی گشت و در سال ۱۶۱۶ دیده جهان بین بر بست و در دل خاک آرامش جاویدان گرفت.

شکسپیر را بدون هیچگونه تردید میتوان بزرگترین و محبوبترین نویسندهگان جهان باختر دانست زیرا این استاد توانا از همان روز نخست که خامه بر گرفت منظورش آن بود که مردمی را که برای تماشای آثار وی بتماشاخانه میآیند محظوظ بدارد و چون در این محل همه کس از هر طبقه و زنی گرد میآمدند و هر یک سلیقه و ذوقی مخصوصی داشتند طبعاً زحمت استاد در اینکه آثار خویش را پسند طبع همه طبقات نماید دشوار بود ولی مهارت معجزه آسای وی با اشکال این مهم برابری کرده آنچه می نگاشت در میان همه طبقات خریدار پیدا کرد. اما شکسپیر دنیا را تماشاخانه ای می دید و نظر بلندش بدان متوجه بود که آثارش سیاه و سفید و باختری و خاوری و خداوندان سلیقه های گوناگون را در هر قرن و عصری که باشند سرگرم بدارد و هر یک از خوان نعمت بی دریغ وی فراخور استعداد خویش بهره بگیرند و میتوان گفت که آرزوی این نویسنده بزرگ بیش از حد انتظار وی حقیقت پیدا کرد چنانکه امروز هر جا صحنه ای برای نمایش تهیه شود نخستین اثری که مردم آرزومند دیدن آنند درامهای اوست و مانند آنست که روزگار که هر فکری را کهنه و فرسوده می سازد آثار طبع او را همه روزه جلادارتر و درخشنده تر میکند و هر چه نوشته است با هر دوره و عصری سازگار و با همه طبعی ملایم و مأنوس است.

در میان نویسندگان هیچ کس باندازه شکسپیر از دل آدمی باخبر نیست و رازهای نهان این همه افراد گوناگون را نمی شناسد. از همین روی اشخاصی را که در آثار خویش بما می شناساند کسانی هستند که نمونه جاندار و موجود آنها را دیده و شناخته ایم و یا در ذهن ما تصور چنان مردمی از نظر آزمایشهایی که در جهان بشریت کرده ایم آسان است :

روزی که سخن از عشق و جوانی در میان آید و دشواریهایی که بعلمت منازعات موروثی بین دو خانواده در پیش دو دل داده می آید مورد توجه ما واقع شود درام

روبوژولیت را دلپسند می‌یابیم زیرا با همه راز و نیازهای شاعرانه‌ای که این دو دل‌باخته بایکدیگر دارند و ما را از جهان اعتیادی دور می‌برند باز آنها را از نمونه عشاق حقیقی می‌دانیم زیرا به تجربه دریافته‌ایم هر که عاشق شد دستوری خرد را بیکسوی نهاده و حکم سلامت را گردن نمی‌نهد و پایان کارش به تبه روزی می‌گردد. کشاکش بین عشق و جاه طلبی را که مارکوس انتونیوس سردار رومی در اثر آن جان شیرین را از کف داد هر روز مشاهده می‌کنیم و این آزمایش‌های روزانه بما می‌فهماند که در داستان انتونی و کلئوپاتر شکسپیر، یک کلمه از دو لب این دلاور بی‌پروا بیرون نیامده است که بتوان آنرا با سرشت و نهاد وی متضاد دانست و هر چه می‌گوید و می‌کند گفتار و کرداریست که از چنان طبیعی انتظار می‌بریم.

در همه داستانهای شکسپیر همین هنرمندی موجود است و همه جا با اشخاصی مواجه هستیم که از میان مردم انتخاب شده و در احوال طبایعی دقت می‌کنیم که روزگار در هر دوره نظائر آنها بوجود آورده است. نهایت چون تأثیر شنیدن ناسازگاری روزگار نسبت به مردمان بزرگ و محتشم که از نعمت عقل و احتیاط بهره‌مندند بیشتر است و هر بلائی بر سر چنین کسانی وارد آید دامن آن وسیعتر و نتایج آن دامنگیر جمعیت‌های بزرگ می‌شود شکسپیر که در فن خویش استاد است هرگز داستانهای خویش را بشرح احوال مردم متوسط الحال یا فرومایه اختصاص نداده و همه جا کسانی را برگزیده است که در شهر یا اقلیم خویش اهمیت و عظمت دارند. چنانکه اوتلوسرداری مقتدر، هاملت ملکزاده‌ای محتشم، انتونی لشکرکشی نیرومند، لیر شهریاری سرافراز، ژول سزار جهانگشائی مقتدر و رومیو جوانی از خانواده معروف و محترم است، از طرف دیگر شکسپیر تصادف و اتفاق را که هزاران نیرنگ دارد و با مردم همواره دست بگریبان است در درامهای خویش راه نداده و همواره سعی می‌کند تا سوء عاقبت اشخاص را نتیجه سوء تصادف جلوه نداده و پایان کار اشخاص را نتیجه اعمال و کردار آنها بداند بدین کیفیت که وقتی در سرشت پهلوانان درامهای

وی دقت می‌کنیم می‌بینیم از همان دقایق نخستین برای آنها عاقبتی جز آنچه برای آنها پیش آمده انتظار نداریم و این سوء عاقبت را تصادفات زمانه بوجود نیاورده است و این نکته بیشتر برتأثیر درامهای وی افزوده است.

شکسپیر به رموزن درام نویسی بسیار آشناست و از همین جهت در آثار وی چیزهایی می‌بینیم که هیچ نویسنده دیگر جسارت نگارش آنها ندارد. مثلاً در میان یک اثر غم‌انگیز آنجا که همه حواس متوجه یک حادثه سوگ‌آوری است که شکسپیر سخن را از دهان پهلوان داستان گرفته و دل‌کمی را بروی صحنه سیآورد تا با سخنان سخریه آمیز خویش ما را بخنداند، این خنده که در آثار دیگران بسیار نابهنگام و بی‌مورد جلوه می‌کند در درامهای وی باعث عظمت واقعه و موجب هیمنه و اهت داستان میشود تا بدانجا که آن خنده به زهر خندی تبدیل میگردد که مادر مواقع هجوم بلایا و هنگام عجز در مقابل حوادث می‌کنیم و بدان وسیله ناتوانی آدمی را در برابر پنجه آهنین روزگار نشان میدهیم.

نکته دیگر اینست که شکسپیر با همه کس و همه طینت و سرشتی هم‌دردی دارد و از درد درون آنها با خبر است و از همین روی فاجران و نابکارانی که استاد بمانشان می‌دهد در وی دادخواهی توانا می‌یابند و علل و بواعث کار زشت آنها طوری با مهارت برای ما روشن می‌شود که بی‌اختیار حس‌رحم و شفقت در ما نسبت ببدکاران بوجود می‌آید.

این همه مهارت و هنرمندی که در نگارش و تهیه درامهای شکسپیر دیده میشود با قدرت و احاطه عجیب وی با الفاظ و تعبیرات دلکش شاعرانه هم‌سنگ است و در همه آثار وی از منظومات غنائی و غزلیات تا درامهای سوگ‌انگیز وی این نیروی نادر المثل هویدا است. چنانکه این قطعه که از درام تاجرونیزی اقتباس شده است شاهد این معنی است.

— رحم صفتی است که هر گزاز روی اجبار و اکراه بوجود نمی‌آید، بلکه مانند

باران ملایمی است که از آسمان بزمین فرود آمده و فیض بخشی می کند. در رحم برکت و سعادت دو گانه است زیرا هم فاعل رحمت را بخیر و سعادت میرساند و هم آنرا که ترحم می پذیرد شادمانی و رفاه می بخشد. هر چه در کسان قدرت و توانائی زیادتر باشد نیروی رحم بزرگتر و تأثیرش گران تر است و از این رو بر هیچکس باندازه پادشاهان و سران تاجدار شایسته و برازنده نیست زهرا دهم خسروانی و عصای شهر یاری مظهر اقتدار و سلطه موقت و نماینده ابهت و شکوه دنیوی آنان است تا همه از باس آنها بهراس اندر شوند و بلرزه در آیند، اما رحم بر فراز تاج جای دارد که جایگاهش در دل شاهان و چون ویژه خداوند رحمان است از مظاهر ملکوتی بشمار می آید. آنگاه که رحم با داد بهم آسیرد قدرت خاکی بانرویی ایزدی شباهت پیدا می کند. پس تو ای جهود هر چند در این دعوی حق باتو باشد این نکته را بدان که اگر نسبت بما از هر پایه و مقاسی که باشیم با عدالت محض رفتار کنند و فضل و رحمت خداوندی بر ما شامل می باشد چون نامه عمل ما هرگز سپید نیست از سعادت و نجات برخوردار نخواهیم بود. این است که همه دعا برای رحمت حق کرده و در هر نوبت که دست طلب بدرگاه خداوند دراز میکنیم آرزو مندیم که در این روزگار کار نیکی از ما سرزند و بر بیچاره ای ناتوان رحمت آوریم.

و این قطعه که از کمدی «هرگونه بخواهید» اقتباس شده است :

ژاک - فراخنای جهان به مشابه تماشاخانه ای است و این همه مردوزن که در آن زندگی می کنند بازیگرانی بیش نیستند. هر یک بنوبه خویش از دری بصحنه نمایش وارد شده و از در دیگر بیرون می روند. هر یک از این بازیگران چندین قسمت گوناگون را متعهدند که با اقتضای سن بهفت دوره منقسم می شود : نخست طفلی پدید می آید که در آغوش دایه دست و پا میزند و تی تی میکنند. آنگاه پسری پیدا می شود که چهره اش مانند آسمان با صدای پرطراوت و فروغ است و انبانکی بر پشت نهاده مانند حلزون بابی میلی فراوان پای بر زمین کشیده بمکتب میرود. آنگاه عاشقی جوان را می بینیم که مانند کوره آهنگران آه آتشین می کشد و بر لبش غزلی سوزناک در ستایش

اهروان دلپسندی میگذرد. پس از آن سر بازی مشاهده میشود که ناسزاهای عجیب بزبان آورده ریش پیچیده و تیره رنگ دارد و در پاس شرف و ناموس آماده و برای نزاع و مخاصمه عجول و نابردبار است و شهرت و نام بلند را که چیزی جز حبابی بر روی آب نیست در همه جا حتی در دهان توپ جستجو میکند. بعد داستانی پدیدار میگردد که شکمی فربه و درشت دارد و دید گانش بسیار ایراد گیر است، ریش را کوتاه کرده هر چه میگوید اندرز یا سخنی حکیمانه و باقتضای موقع است. این شخص نیز قسمت خویش را بازی کرده میگذرد. آنگاه شخصی لاغر اندام با چهره چین خورده بر صحنه می آید که کفش نرم پوشیده، عینکی بر بینی نهاده پاهائی باریک دارد که از پیمودن پهنه گیتی میلرزد، آهنگ سردانه و رسایش بصدای کودکان مبدل گشته بجای اصوات حروف از دولبش صدای صفیر شنیده میشود. در سنظره آخر که پایان این تاریخچه پر حادثه و شگفتی آور زندگانی آدمی است دوباره دوره کودکی پدیدار گشته جثه ای بدون چشم، بی دندان، بی ذوق و بی همه چیز را برای عبرت ما ساعتی چند بصحنه تماشاخانه آورده و از درد بگر بیرون میبرند.

اشعار شکسپیر برخلاف آثار نثری او در لطف بیان و روانی یکدست نیست و علت آنهم این است که شکسپیر غالباً باشتاب بسیار شعر میسروده و میخواست داستانی را در مدتی کوتاه بلباس درام بپوشاند و تماشاخانه بیاورد. برای انتخاب کلمات و تعبیرات مجال موسعی نداشت. باوصف این هرجا اراده میکند طائر فکر بلند پروازش فرسنگها پیش افتاده و بعالمی می رود که پروبال دیگران را فروغ تجلی بیسوزاند و اگر گاهی در کلامش تعقید پیدا می شود در هزاران موقع دیگر هایک نیش قلم سخنی می نگارد که یگراست بدل می نشیند و در روح اشخاص تأثیر میکند.

سحر کلام شکسپیر بیشتر در آن سواق ظاهر می شود که استاد سخنی کهنه و عادی را که زبانزد مردم است با جزئی تغییر و تصرف بیان میکند و در آن سخن آنقدر معنی و نیرو و استحکام بوجود می آورد که ما آنرا کلاسی تازه و کشفی جدید و حکمت و فلسفه می پنداریم.

استاد انگلیسی مانند آنست که احساسات انسانی را که در اعماق دلها خفته و بملقظ و بیان درنیاسیده است بیرون کشیده و پیرایه هائی آسمانی بر آنها پوشانیده و بجهان انسانیت موهبت کرده است و از این رهگذر میتوان ویرا شاعر نغمه سرای نوع بشر شمرد و ویژه جزایر انگلستان و مخصوص آن سرزمین ندانست زیرا سخن گرم و روحبخشش در طبع همه مردم گیتی اثر کرده و همه را بجوش آورده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی